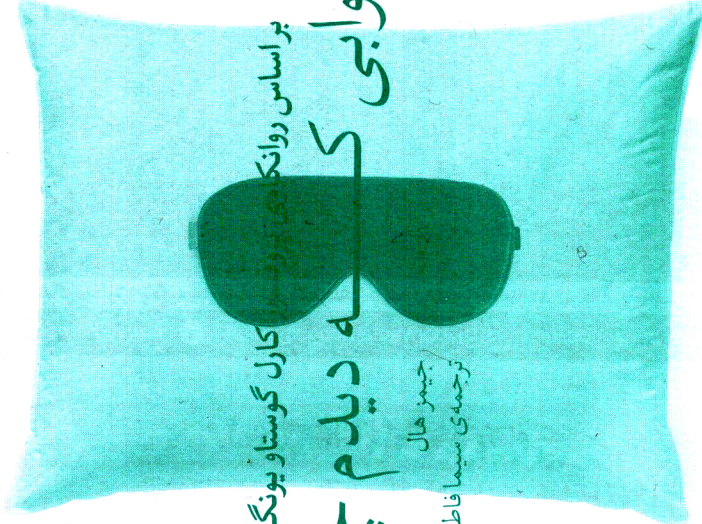


پراساس روانکاری و کارل گوستاو یونگ

# معنای خوابی که دیدم چیست؟

جیمز هال  
ترجمه سیما فاطمی پور





۹	پیشگفتار
۱۳	فصل اول: مفاهیم بنیادین روان‌شناسی یونگی
۱۷	ساختارهای کلی
۲۰	ارتباط بین روان شخصی و عینی
۲۲	عقده و کهن‌الگو
۲۳	ساختارهای هویتی: من و سایه
۲۵	ساختارهای ارتباطی: آنیما/ آنیموس و پرسونا
۳۰	فرآیند فردیت
۳۵	فصل دوم: ماهیت رؤیابینی
۳۹	خواب به‌عنوان عامل جبرانی
۴۳	کاربردهای غیر تفسیری رؤیا
۴۵	تفسیر رؤیا و تکنیک‌های تصویرسازی
۴۷	هویت من و ساختار عقده‌ها



## پیشگفتار

طی دو سال اول کار روانکاوی‌ام تلاش می‌کردم تا دیدگاهی خنثی به نظریه‌های مختلف تحلیل رؤیا داشته باشم. می‌خواستم تمام نظریه‌ها را به یک اندازه معتبر بدانم و با این کار امیدوار بودم بتوانم بر اساس مشاهدات بالینی، مزایا و معایب هر یک از این نظریه‌ها را تشخیص دهم. امیدوار بودم با منطقی‌تر شدن خودم تصمیم بگیرم که کدام نظریه تحلیل رؤیا بر سایر نظریه‌ها برتری دارد.

در این رقابت بین نظریه‌ها، دو رقیب اصلی، رویکردهای فروید و یونگ به تحلیل رؤیا بودند. در زمانی که آموزش پزشکی و روانکاوی می‌دیدم، هرگاه که صحبت از خواب می‌شد که این اتفاق کم می‌افتاد، نظریه‌های فروید مورد تأکید خاصی قرار می‌گرفت. طی دورانی که در مرکز پزشکی دانشگاه دوک، رزیدنت روانکاوی بودم، تحلیل شخصی من با دکتر بینگام دای، انجام می‌شد. او یکی از سالیوانیان (پیرو مکتب روانکاوی نیوتن)

۱۷۵	اتصال: تصاویر اتحاد
۱۷۹	فصل دهم: خواب و فردیت
۱۸۱	ماهیت اختلال روانی
۱۸۴	خواب‌ها چگونه می‌توانند کمک کنند؟
۱۸۷	نسبت دادن من
۱۸۹	من در فرآیند فردیت
۱۹۲	من خواب و من بیدار
۱۹۵	دانش کانونی و ضمنی
۱۹۹	فصل یازدهم: دو تضاد در تفسیر خواب
۲۰۱	عینی و ذهنی
۲۰۴	شخصی و کهن‌الگویی
۲۰۹	جمع‌بندی مختصر



یونگ برای توصیف بخش‌های مختلف روان، هم خودآگاه و هم ناخودآگاه، از اصطلاحات خاصی استفاده کرد. این مفاهیم در نتیجه مشاهدات و تجربه‌های بسیاری از جمله تحقیقات اولیه یونگ روی تداعی معنا به وجود آمده است که مبنای اولیه تست‌های پلی‌گراف (دروغ‌سنج‌های جدید) بوده و در خدمت مفهوم عقده‌های روان‌شناسی مورد استفاده قرار گرفته است. (یونگ پیش از اینکه کتاب تعبیر خواب فروید - نوشته شده در سال ۱۹۰۰ - را بخواند خود عمیقاً مشغول تحقیقات تداعی معنا بود.) خوب است که مفاهیم بنیادین یونگی را در دسته‌بندی‌های مختلف بررسی کنیم، البته باید در نظر داشته باشیم که این تقسیم‌بندی‌ها مطلق نیست و برای سهولت توصیف و بحث انجام می‌شود؛ در روان انسان، سطوح و ساختارهای مختلفی در قالب یک مجموعه هماهنگ عمل می‌کنند. دو دسته کلی وجود دارد: خودآگاه و ناخودآگاه. ناخودآگاه خود به دو دسته

ناخودآگاه شخصی و روان عینی تقسیم می‌شود. اوایل، یونگ به جای روان عینی اصطلاح «ناخودآگاه جمعی» را استفاده می‌کرد و هنوز هم در بحث تئوری یونگ این اصطلاح زیاد استفاده می‌شود. اصطلاح روان عینی معرفی شد تا از تداخل این مفهوم با گروه‌های مختلف انسانی جلوگیری شود، چون یونگ می‌خواست به‌ویژه روی این نکته تأکید کند که اعماق روان انسان درست به اندازه تجربه‌های بیرونی و جمعی دنیای «واقعی» واقعیت دارد.

به این ترتیب چهار سطح روان وجود دارد:

- ۱- خودآگاه شخصی یا آگاهی عادی؛
- ۲- ناخودآگاه شخصی، که برای روان هر شخص منحصر به فرد است، اما خودآگاه نیست؛
- ۳- روان عینی یا ناخودآگاه جمعی، که مسلماً دارای ساختار جهانی برای بشریت است؛
- ۴- دنیای بیرونی خودآگاه جمعی، دنیای ارزش‌ها و شکل‌های مشترک.

درون این تقسیم‌بندی‌های کلی، ساختارهای عمومی و تخصصی وجود دارند. ساختارهای عمومی دو نوع هستند: تصاویر کهن‌الگویی<sup>۱</sup> و عقده‌ها. ساختارهای خاص بخش‌های شخصی روان، خودآگاه و ناخودآگاه، چهار بخش دارد: من، نقاب (پرسونا)<sup>۲</sup>، سایه و ترکیب جفت آنیما<sup>۳</sup> و آنیموس<sup>۴</sup> (وجه زنانه و وجه مردانه). درون روان عینی، کهن‌الگوها و تصاویر کهن‌الگویی موجود هستند، که تعداد آنها را نمی‌توان به‌طور دقیق بیان کرد، اما یک کهن‌الگوی مهم وجود دارد: **خویشتن**<sup>۵</sup>، که به آن کهن‌الگوی مرکزی نظم هم گفته می‌شود.

## ساختارهای کلی

عقده‌ها دسته‌ای از تصاویر مرتبط هستند که با یک بار احساسی مشترک به هم متصل شده‌اند. یونگ مشاهده کرد که در تحقیقات تداعی معنا، بارها افراد پاسخی ندارند یا با تأخیر پاسخ می‌دهند و به این ترتیب به وجود عقده‌هایی با بار احساسی پی برد. او متوجه شد که در هر فرد این تداعی‌ها حول موضوعات مشخصی جمع شده‌اند، مثل تداعی‌های مادر - «عقده مادر». اصطلاح عقده از آن زمان آزادانه در مفاهیم عمومی فرهنگی استفاده شده است. عقده‌ها اساس محتوای ناخودآگاه شخصی را تشکیل می‌دهند.

تصاویر کهن‌الگویی اساس محتوای روان عینی را تشکیل می‌دهند. خود کهن‌الگوها مستقیماً قابل مشاهده نیستند، اما مانند حوزه مغناطیس می‌توان آنها را از طریق تأثیری که بر محتویات قابل مشاهده ذهن می‌گذارند تشخیص داد. این محتویات شامل تصاویر کهن‌الگویی و عقده‌هایی هستند که به آنها شخصیت یا تصویری داده شده است. کهن‌الگو به نوبه خود تمایل ما به دسته‌بندی تصاویر تجربه‌ها به گونه‌ای خاص است، اما کهن‌الگو خودش آن تصویر نیست. در بحث مفهوم کهن‌الگو، یونگ آن را به تشکیل کریستال در محلول اشباع شده تشبیه می‌کند: ساختار شبکه‌ای یک کریستال خاص از اصول مشخصی پیروی می‌کند (کهن‌الگو)، در حالی که شکلی که هر کریستال در عمل به خود می‌گیرد (تصویر کهن‌الگویی) از قبل قابل پیش‌بینی نیست. همه انسان‌ها از بدو تولد تمایلاتی برای تشکیل تصاویری خاص دارند، اما خود تصاویر را ندارند. مثلاً، تمایل تمام

1. Archetypal images 2. Persona 3. Anima 4. Animus 5. Self